

دو گفت و گو با

نویسنده



علیرغم پوست چروکیده و خونی که ۷۳ سال است در رگ‌های او جریان دارد، بانویی که روح و وجود خود را با کلید کلمات به روی مردم گشوده است، یعنی «آنا ماریا ماتوته» خود را کاملاً سالم و بی‌گزند از جنگ می‌داند و بدان افتخار می‌کند. قساوت‌های جنگ‌های هم‌زمان با دوران زندگی او در تاریخ اسپانیا در نگاه او تأثیری بسیار گذاشتند، تظاهرات ادبی تنها با جاری شدن بر روی کاغذ ارزش پیدا نمی‌کنند، بلکه آن چه مایه ارزش آن‌ها می‌گردد، توان دربرگیرندگی هستی لایزال آن‌هاست.

در ماه نوامبر ۱۹۹۶، انتشارات اسپاسا کالپه (Espasa Calpe) تازه‌ترین رمان وی را منتشر کرد؛ «شاه گودوی فراموش شده» سفر دور و درازی در ۸۶۵ صفحه است که در قرون وسطی شکل می‌گیرد و به روایت خیالی پیدایش «سلسله سلطنتی آلا» می‌پردازد. داستانی بلند و شوق‌انگیز به شیوه ناب «ادبیات خیالی کلاسیک» با پری‌ها، فرشتگان، شیاطین ارواح پلید و رویاهایی برای برانگیختن قوه خیال خواننده.

کتابی که مدت ۲۰ سال چون باری سنگین بر دوش بانو «آنا» سنگینی می‌کرد، چراکه در همه این سال‌ها از واهمه آن‌که جامعه ادبی از پذیرفتن کتابش سرباز زند، از انتشارش خودداری می‌ورزید.

نمایشگاه کتاب مادرید، در سوم ژوئن ۱۹۹۶ مراسم بزرگداشتی برای تجلیل از او برپا داشت و او را نامزد دریافت جوایزی همچون «پلانتا» (Planeta)، «نادال» (Nadal)، «کافه گیخون» (Café Gijón)، جایزه منتقدان و جایزه ملی ادبیات اسپانیایی کرد.

ماتوته:

نویسنده ناب و کمی غیرعادی

او اکنون در بارسلونا زندگی می‌کند و از طریق تلفن در یک مصاحبه اختصاصی با «فوروما» صدای دلنشین و آرام خود را به هواخواهان آثارش هدیه می‌کند و از نوع نگاه و نیز انگیزه‌هایش برای ادامه زندگی سخن می‌گوید.

* * *

گفت‌وگوی خودمان را با «شاه گودوی» فراموش شده» آغاز می‌کنیم. این اثر نمره سال‌ها کار سخت شماست، آیا به زحمتش می‌ارزد؟

بله، کاملاً. اما باید چند نکته را خاطر نشان سازم: این

آنا ماریا ماتوته
که از میانه تمامی جنگ‌ها
کامیاب و سربلند
بیرون آمده است،
با انتشار آخرین رمان خود
«شاه گودوی فراموش شده»
که در حال وهوای قرون وسطای اروپا
شکل گرفته،
بار دیگر
اثری بدیع به
عرصه ادبیات جهان
تقدیم کرده است.
این بانوی پرسابقه و کهنه کار
بهنه ادبیات اسپانیایی
که به اندازه سنی که از او گذشته
(۷۳ سال)

پیر نشان نمی‌دهد
در مصاحبه‌ی اختصاصی با
«فوروما» Reform
از پیوستنش به
«رنال آکادمیای زبان اسپانیایی»،
از نگاه و دید وسیع ادبی خود
و نیز ارزش‌ها و انگیزه‌هایی که
او را
به داستان‌نویسی
سوق می‌دهند،
می‌گوید.

کتاب برای من سال‌های زیادی کار نبرده است، حقیقتش من همیشه یک کتاب را در دو نوبت می‌نویسم. اولین دست نویس کتابم، همانند سیلابی خروشان و تند است و دومین بار که به سراغ آن می‌روم، مرتب و اصلاحش می‌کنم تا هنگامی که متوجه شوم آن‌طور که باید باشد از آب در آمده، تنها آن موقع است که رهایش می‌کنم. اولین دست نوشته این کتاب را بیست سال پیشتر است که نوشته‌ام، اما به نظر می‌رسید زمان برای انتشارش مناسب نباشد، چراکه اولاً از جنس ادبیاتی نبود که در آن زمان مورد استفاده قرار می‌گرفت، همان‌گونه که تا حال نیز استفاده نشده است. ثانیاً تردید داشتم که برای خواننده قابل فهم باشد، پس

کنارش گذاشتم، تا این که چند سالی است پی برده‌ام حالا دیگر به زحمتش می‌ارزدا و شاید وقتش باشد. حالا هم این کتاب مورد استقبال فراوان و شگفت‌آوری قرار گرفته و من از این بابت بسیار خوشحالم. دست نوشته اولیه آن را در یک سال و اندی نوشتم و دو سال تمام نیز برای تصحیح تا گذاشتن نقطه پایان، بر روی آن کار کردم.

این کتاب بسیار شگفت‌انگیز است و نوشتن طرح اولیه آن وقت نسبتاً کمی برده است. شما چگونه آن را توجیه می‌کنید، چه شور و شوقی برای نوشتن آن داشتید؟ این کتابی است که همیشه آرزوی نوشتن‌اش را داشتم، بدون اغراق می‌توانم بگویم از زمانی که دختر بچه بودم - من از دوران نوجوانی می‌نوشتم - میل داشتم به نوشتن آن بپردازم، این میل و خواسته با من بود و در درونم رشد می‌کرد و هم‌زمان با شخصیت‌ام تحول می‌یافت و غنی می‌شد و زمان‌هایی منحرف و گمراه می‌شد - آن گونه که همه ما می‌شویم - و سرانجام خود را آن گونه که اکنون هست، بروز داد.

شما بارها اظهار داشته‌اید که به رویا و خیال و نیز به ادبیات خیالی عشق می‌ورزید...
بله. البته نه همه آثار را که به این سبک نوشته شده‌اند که این واقعاً همیشه خواسته و آرزویم بوده، من بسیار شیفته و عاشق قدرت تخیل و سبک «فانتزی کلاسیک» هستم...

نظر تان راجع به «ادبیات خیالی» آمریکای لاتین چیست؟

با شکوه و جلال است و من بسیار آن را دوست دارم، اما به کلی با آن چه که من می‌نویسم تفاوت دارد. به حال من مدت‌هاست از تحسین‌کنندگان ادبیات آمریکای لاتین هستم.

کدامیک از نویسندگان آمریکای لاتین مورد توجه شما هستند؟

«گابریل گارسیمارکز»، «خولیو کورتاسار» که داستان‌های خیالی خارق‌العاده‌ی دارد، «اکتایو پار»، «خوان رولفو» که کارهای او را بسیار می‌پسندم و به علاوه دوست خوبی هم برای او بودم.

هم اکنون پدیده‌های واقعی فوق‌طبیعی و اسرارآمیز مورد استقبال عده زیادی از خوانندگان ادبیات است، آیا آن‌ها برای شما نیز جذاب هستند؟

البته شیوه نگارش من کاملاً متفاوت است. من زنی شیفته و جادوشده قرون وسطی به خصوص در اروپا هستم. در آن سال‌ها مردم در دنیایی از تخیلات غرق بودند و عمیقاً به وجود و قدرت پریان و جادوگران

اعتقاد و باور داشتند، از آن‌ها می‌هراسیدند، حتی پشت در خانه‌هایشان تکه‌های پنیر می‌گذاشتند تا آن‌ها بخورند و سیر شوند و به محصول خرمن آن‌ها لطمه وارد نسازند، پس من نمی‌توانم رمائی بنویسم که در قرون وسطی اتفاق می‌افتد ولی به این نکات از زندگی روزمره آن دوره توجه نکنم.

در پاییز امسال شما متن سخنرانی خود را به مناسبت پیوستن به «رنال آکادمیای زبان اسپانیایی» قرائت خواهید کرد؟

بله، امکان دارد. تصمیم دارم از هر روز خود کمال استفاده را ببرم، من یک دنیا کار دارم... سفرهای زیادی باید انجام دهم که به زحمت برای همه‌شان وقت پیدا کنم. اما گمان کنم در ماه اکتبر یا نوامبر این سخنرانی را انجام دهم.

عنوانش مشخص شده؟

نه، نه! بیشتر از این نمی‌توانم چیزی بگویم. این رازی است که آقایان عضو آکادمی به خوبی آن را پاس داشته‌اند و اعلامش، آن‌هم از طرف من، جنبه بدی پیدا خواهد کرد. البته اقرار می‌کنم که برای خودم هم عنوانش دقیقاً مشخص نیست...

چه تفاوتی بین نگرش یک زن با یک مرد در نگاشتن اثری ادبی وجود دارد؟

هیچ تفاوتی. البته نگاه زن متفاوت است، اما نهایتاً در زمینه ادبیات آن‌را صحیح نمی‌دانم. برای من ادبیات تنها یکی است و این که آن را مردی نوشته باشد یا زنی، یکسان است. کتاب‌ها یا خوب هستند یا بد، همین!...

شما متولد سال ۱۹۲۶ میلادی هستید و شاهد دوران‌های تحول و گذار فراوانی در تاریخ معاصر اسپانیا بوده‌اید، بهترین اسپانیایی که در آن زندگی کرده‌اید، کدام بوده است؟

دوران فرانکو و جنگ از نظر من دوره‌ی وحشیانه و ترسناک بود. من دختر بچه‌ی از یک خانواده بورژوا بودم دنیا را کاملاً نمی‌شناختم و به اتفاق خواهران و برادرانم در مزرعه‌ی کوچکی و بسته زندگی می‌کردم. جهانی که قابل اعتماد و تغییرناپذیر می‌نمود، در یک چشم به هم زدن نابود شد! آن بچه‌ها که به جز با دایه‌ها و پدرشان به کوجه قدم نمی‌گذاشتند، ناگهان خود را در دنیایی تیره و تاریافته برای خرید نان باید در صف بایستند، چرا که مایحتاج مردم جیره‌بندی شده بود. بمباران، مرگ و من اولین مرده را در زندگی‌ام دیدم، اما به علاوه «مقتول» را! این برایم بسیار وحشتناک بود. اما به علاوه دروازه جهان را به روی من گشود، چشمانم را باز کرد، چشم‌هایی که دیگر بسته نشدند. سپس دوران بعد از جنگ فرا رسید، دورانی سراسر اختناق و سرکوب و در

کویری روحانی که همه چیز در آن ممنوع بود رشد کردم. اما همین به نسل ما قدرت اعتراض بخشید، میل به گفتن، نوشتن و تفسیر کردن. هنگامی که این دوران به پایان رسید، اسپانیایی بسیار بهتری شروع شد و اکنون آزادی وجود دارد. می‌باید که دوران کودکی و بلوغ خودم را در زمان جنگ و بعد از جنگ با آن همه شقاوت و بی‌رحمی می‌گذراندم تا توانایی به تصویر کشیدن خوبی‌ها و پاک‌ی‌ها را پیدا کنم و تنها به بدی‌ها نپردازم.

بیشتر چه احساسی دارید: کاتالانی، اسپانیایی و یا اروپایی؟

همه این‌ها و هیچ‌کدام‌شان. من احساس کاتالانی، اسپانیایی و عمیقاً اروپایی دارم، هر چند که به نظر اهمیت زیادی ندارد و برایم تمامی مردم دنیا خوب هستند. از هر جا آمده باشند، به هر زبانی صحبت کنند و پوستشان هر رنگی باشد. برای من مردم مهم‌اند، شیوه بودنشان و آداب زندگی‌شان، قیافه، زبان و رنگ پوست آن‌ها برایم اهمیت ندارد، متوجه شدید؟

در نمایشگاه امسال کتاب مادرید، بحث زیادی بر سر فن‌آوری‌ها و ابزارهای نوین و ارتباطشان با ادبیات جریان داشت، آیا به این پدیده‌های جدید، با دیده تردید می‌نگرید؟

به هیچ عنوان، در همه زمان‌ها امکاناتی جهت انجام کارهای تحقیقاتی وجود داشته ولی هیچ‌یک توانایی آفریدن و خلق اثری و یا حتی خواندن آن را نداشته‌اند. کمی به شوخی می‌گویم اما منظورم کاملاً جدی است، ببینید هر کسی می‌تواند خیلی راحت «برادران کارامازوف» را با خودش به رختخواب ببرد و بخواند، ولی نه در اینترنت!

در مراسم گرامیداشتی که برای شما در همین نمایشگاه برپا شده بود، منتقد ادبی، «پدرو مانوئل یورا» از شما به عنوان برترین نویسنده زن پس از «سانتا تراسا» (Santa Teresa) و نیز ادیبی بزرگ در نیمه دوم قرن بیستم نام برد.

بسیار بیشتر از آن چه حقیقتاً هستم مرا معرفی کرده‌اند. قصد ندارم با ایشان مخالفت کنم ولی به نظر عقیده ایشان صحیح نیست.

نظر تان راجع به ادبیات بازاری چیست؟ مثلاً اگر به شما پیشنهاد می‌شد تا برای افزایش میزان فروش «شاه گودوی» فراموش شده...

من اصلاً ل این جور کارها نیستم. هیچ‌گاه از این کارها نکرده‌ام، بعد از این هم نخواهم کرد. برای همین هم هیچ‌گاه به سفارش کسی یا جایی کتاب ننوشته‌ام. این جور مسائل، هم از نحوه زندگی‌ام و هم سبک نگارشم بسیار فاصله دارند. من بسیار خودگرا و مستقل هستم و

اگر کتاب‌هایم اصلاً فروش هم نکنند، باز از این کارها نمی‌کنم.

بارسلونا در دهه اخیر از توسعه گسترده و مهمی رنج برده است، از این همه نوگرایی چه به دست آورده و چه از دست داده است؟

فکر نمی‌کنم چیزی از دست داده باشد و برعکس بسیار چیزها به دست آورده است. بارسلونا یک ضعف بزرگ داشت، آن هم این‌که به یمن وجود دریای مدیترانه زنده بود، اما حالا به شهری ساحلی و زیبا تبدیل شده است تنها به خاطر امکانات و برتری‌های خودش.

از شما تقاضا می‌کنم مرا در کامل نمودن این جملات کمک کنید: اولین بار که «دن کیشوت» را خواندم ... بسیار جوان بودم و چیزی ازش نفهمیدم، با گذشت سال‌ها دوباره آن را به دست گرفتم و شروع به فهم آن کردم.

ادبیات کنونی زبان اسپانیایی...

...در موقعیت بسیار مطلوبی قرار دارد و جوان‌هایی که آثار واقعاً جذابی ارائه می‌دهند. در دوره جوانی من، تمایل خاصی به نوشتن در میان جوانان وجود داشت: واقع‌گرایی اجتماعی، مکتب بارسلونا، اما من نه، همیشه یک شکارچی و در واقع عجیب و غریب بوده‌ام. آن دوره سپری شده و دیگر وجود ندارد. حالا تنوع بسیاری در میان نویسندگان وجود دارد، رنگین‌کمانی وسیع با طیف‌های گوناگون.

کدامیک از نویسندگان جوان را دوست دارید؟

نمی‌خواهم نام خاصی را ذکر کنم چرا که همین کار معنای نفی دیگران را دارد و من میل ندارم کسی را برنجانم. عده‌یی برتر و بعضی بدتر هستند، اما تمامی کسانی که در این راه کوشش می‌کنند عمیقاً مورد احترام من هستند. کاملاً واقفم که نوشتن کتاب چه زحمت و مشقتی دارد و باید به تمامی خودت را وقف آن کنی، در ضمن لذت فراوانی نیز به تو می‌بخشد، عملاً به تو زندگی ابدی می‌دهد.

روزی که نویسندگی را رها کنم...

...پیکر بی جانی خواهم بود.

چهره حقیقی «خوزه ماریا آسنار»...

...او را نمی‌شناسم، نه چهره حقیقی و نه دیگر چهره‌های او را.

هنگام برگزاری یک مسابقه گاو‌بازی...

...بسیار دوست دارم.

راه ساده‌تر دادن زندگی این است...

...درک نکردن راه و روش زندگی، عدم فهم دیگران، لذت نبردن از خوشی‌های کوچک زندگی. جمع شدن دوستان دور هم زیر آفتاب دلچسب و گفتن و خندیدن به دور از هر نوع تکلف و تظاهر.

تصور می‌کنید خداوند هنگام نوشتن ناظر شماست؟ نمی‌دانم، هیچ‌گاه خداوند را ندیده‌ام، اما او را در درون خود حس می‌کنم، فکر می‌کنم همیشه باید با من باشد، هر چند او را نمی‌بینم.

برای چه از نوشتن استفاده می‌کنید؟

بارها این سؤال را از خودم کرده‌ام، غم و اندوه بزرگی داشتم، سال‌های زیادی را بی‌آن‌که چیزی بنویسم گذراندم، چون فکر می‌کردم نوشته‌هایم به درد کسی نمی‌خورند، اما بالاخره فهمیدم حداقل به درد خودم که می‌خورند!

چطور به درد خودتان می‌خورند؟

برای ارتباط پیدا کردن، پرسیدن، اعتراض کردن، برای شادی دل خودم و برای همکاری متقابل من و خواننده‌ام. هر چند با تمامی خوانندگان آثارم از نزدیک آشنا نیستم، ولی می‌دانم این همکاری و ارتباط بین ما وجود دارد.

چه انتظاری از آینده دارید؟

آرزوهای بزرگی ندارم. باید کاملاً مراقب سلامتی جسم و روح خود باشم.

پیری چیست؟

دورانی است که تو را نسبت به خیلی چیزها بی تفاوت می‌کند و حالتی از سبکی و پوچی با خود همراه دارد. یک آرامش و صفای درونی خاصی دارم. آدم‌هایی که آن‌ها را بسیار دوست داشتم و هنوز خاطرات و یاد آنان همراهم است، اکنون از دنیا رفته‌اند، اما حالا هم دلیستگی‌های زیادی دارم، از فرزندانم گرفته تا دوستانم و از همه بهتر و مهم‌تر نسل جوان امروزی.

خواهش می‌کنم در کامل کردن این آخرین جمله هم

کمکم کنید: بهترین خصلت «آنا ماریا ماتوته»...

...شاید این‌که نفرت را نمی‌فهمم و از کسی متنفر نیستم، اما باید باشند کسانی که آن‌ها را رنجانده باشم. صبر و تحمل زیادی دارم و هیچ‌گاه از مردم دلخور نبوده‌ام، نه فقط همین یک خصلت را داشته باشم، بلکه به علاوه خیلی هم تنبل هستم!...

نویسنده خجالتی

به هنگام سخنرانی در مقابل مردم، زبانش بند می‌آید و الکن می‌شود. این نویسنده شهیر در جریان «نمایشگاه کتاب مادریده» در مراسم گرامیداشت، هنگام سخنرانی بسیار دستپاچه نشان می‌داد. در طی همین مراسم انتشارات «اسپاسا کالپه» مجموعه‌یی از مقالات «آناماریا ماتوته» که به همت منتقد آثار وی «پدرو مانوئل ویورا» (Pedro Manuel Villora) در کتابی با عنوان «خانه بازی‌های ممنوعه» گرد آمده است را منتشر کرد.

پانویس‌ها:

۱. Gabriel Garcia Marquez متولد ۱۹۲۸، اراکاناکا. کلمبیا از نویسندگان بزرگ معاصر آمریکای لاتین، از او کتاب‌های بسیاری به فارسی ترجمه شده‌اند. از جمله «پاپیز پدر سالار»، «کسی به سرهنگ نام ننوشت»، «ساعت نحس»، «صد سال تنهایی». او در سال ۱۹۸۲ جایزه ادبی نوبل را به خود اختصاص داد.

۲. Julio Cortázar (۱۹۱۴-۱۹۸۴) نویسنده آرژانتینی، سبک نوشته‌های او خیالی و بسیار شگفت‌انگیز و پیچیده است.

۳. Octavio Paz (۱۹۱۴-۱۹۹۸) شاعر بزرگ مکزیکی، او سال‌ها سفیر مکزیک در دهلی‌نو و پاریس بود. از وی دفترهای شعر بسیاری به فارسی برگردانده شده است از جمله: «سنگ آفتاب»، «باد و آب و سنگ»، «سمندر» و بسیار اشعار دیگر. وی در سال ۱۹۹۰ میلادی برنده جایزه ادبی نوبل گشت، «گلستانه» در شماره پنجم و ششم، خرداد ۷۸. به مناسبت اولین سالگرد مرگ وی به معرفی او پرداخت که خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند مطالبی جدید و منتشر نشده از وی را در این شماره ببینند.

۴. Juan Rulfo (۱۹۱۸) رمان‌نویس و داستان‌سرای مکزیکی.

۵. Francisco Franco (۱۸۹۲-۱۹۷۵) ژنرال اسپانیایی که در جنگ داخلی اسپانیا علیه نیروهای جمهوری وارد جنگ شد و پس از سال ۱۹۳۹ تا زمان مرگش به عنوان دیکتاتور اسپانیا بر این کشور حکومت کرد.

۶. نام اصلی این اثر بزرگ ادبیات اسپانیا و جهان در زبان اسپانیایی «ال کیخوته» (El Quijote) است که در کشور ما با تلفظ فرانسه نامیده می‌شود و ترجمه شیوایی از آن توسط زنده‌یاد محمدقاضی از زبان فرانسه به فارسی چاپ شده است.

۷. José María Aznar نخست‌وزیر کنونی اسپانیا.

* این گفت‌وگو در روزنامه Reforma چاپ مکزیک منتشر شده است.